

با توجه به اینکه واقع گرایان بر اساس اصولی چون دولت گرایی و بقا و خود پزیری بنا شده است مفهومی چون عدالت جزء دغدغه های اصلی واقع گرایان نیست. به همین دلیل برای توضیح و بیان این مفهوم می توان از مفاهیم اصلی این مکتب پساری گرفت و وارد مقوله عدالت شد؛ هر چند که تعدادی از اندیشمندان واقع گرا، ضمن بحث های اصلی مورد نظر واقع گرایان، در این مورد نیز به بیان نظریات خود پرداخته اند یا توجه به تاکید واقع گرایان بر قدرت به مقوله عدالت هم به همین دلیل توجه شده اما چون واقع گرایان نیز از شاخه ها و نعلهای گوناگونی تشکیل یافته، در این جستار بیشتر از دیدگاه کلاسیک و تفوق کلاسیک در باره عدالت پاری گرفتاریم.

یکی از بزرگترین بینگفتارن مکتب واقع گرایان، هر سه دیده است وی که تاریخ جنگ جهانی اولی را در قرن پنجم پیش از میلاد مسیح نوشته در میان گفت و گو و مباحثه آنتوان چیر و مایوسی های ناتوران، از قول آنتی ها خطاب به مایوسی های که خواهان عدالتند آورده است: «اما و شما - هر دو می دانیم که در اثر ناپاکی های آسمانی، عدالت آنجا معنی دارد که هر دو طرف از احاطه قدرت برابر باشند و در غیر این صورت طرف قوی تر کاری را که بتواند می کند و ضعیف چاره ای جز پذیرش ندارد» (۱) بحث در مورد عدالت از نظر واقع گرایان - به ویژه در سطح کلان - بدون توجه به جایگاهی که آن اجتماع یا مصلحت از لحاظ پهرمندی از قدرت دارا هستند، چندان درست به نظر نمی رسد. مفهوم برابری و آزادی می تواند بزرگی ورود به بحث واقع گرایی و عدالت مورد استفاده قرار بگیرد، با توجه به اینکه واقع گرایان توجه فزونی به بازیگران دولتی دارند باید این سؤال را پرسید که آیا دولت مردان و مردمان کشورهای متدین که در یک برهه زمانی زندگی می کنند - چه رسد به مردمانی که در دوره های مختلف می زیستند - و درون اجتماعی ملی و قومیتی زاده شده و دارای فرهنگ

خاص خود بوده و نیز در جایگاه کم و بیش مشخصی از قدرت و منزلت در قبال دیگر مردمان و ملتها و کشورها هستند، نظرات یکسانی نسبت به مفهوم عدالت یا آزادی و برابری دارند؟ آیا فاسل فی نفسه بدون هیچ آموزش و بی هیچ نوع تجربه زندگی اجتماعی ملی زبلی و فرهنگی ویرمای قدر به ترک مفهوم عدالت با هر مفهوم مشابه دیگری خواهد بود؟ آیا مردمان کشوری قدرتمند مانند ایالات متحده با فرهنگ جهان گستر و ابزارهای قدرت عمده خاص به خود دقیقا مصداق های عدالت را مانند مردم بر کره خاکی می بینند که چندان جایگاهی در نظام بین الملل ندارند؟ آیا بر کره خاکی با توانمندی های محدود می تواند عدالت را در کشوری یا گسترده گی و پیچیدگی آمریکا تعریف و اجرا کند؟ آیا این کار نتیجه ای جز بی نظمی و هرج و مرج و در نتیجه بی عدالتی خواهد داشت؟ در حالی که عکس این مورد را بسیار شاهد بودیم.

فرض از پرسش های بالا، نشان دادن این امر بود که عدالت مفهومی ذهنی و فتراتی، فرامغانی و مکتبی و غیر اجتماعی نیست صاحبان قدرت که بهره بیشتری نسبت به دیگر ملتها دارند عملا در تعیین مفهوم و مصداق عدالت در سطح گسترده نقش بیشتری می توانند داشته باشند. چه بسا پذیرش مفهوم غربی عدالت - که عسنا بر آموزهای لیبرالیسم استوار است - از سوی مردم دیگر کشورها یا فرهنگ های متفلسف است اما به نفعشان نباشد یا در مقایسه سودمندی کمتری برای آنها نسبت به غربی ها داشته باشد. یک مفهوم هر چند پاک و زیاده می تواند به طور ناخودآگاه جنبه های از قدرت و مسلطه را در خود مستتر داشته باشد و در عین حال به ظاهر عادلانه و ظرای جهت گیری تلقی نشود با این حال در عمل شاهد پذیرش مفهوم غربی عدالت در بیشتر نقاط جهان هستیم که دلایلی عدم برخورداری آن مناطق از ابزارهای کافی و مناسب برای رویارویی با قدرت غرب است. اما اگر بپذیریم امر قابل شومیم که عدالت مفهومی وابسته به قدرت است آیا به اینجا نمی رسیم که قدرت توان لوپ کردن و زیر سؤال بردن آن را نیز دارد؟ آیا ضعیف و قوی نمی توانند به نفعه اشتراکی از مفهوم عدالت بر سندا؟ آیا قابل

شکل نسبیست در مورد عدالت پاک کردن صورت مسئله عدالت نیست؟ برای پاسخ دادن به این پرسش هلدن ناپه مفروضاتی که مکتب واقع گرایان در آن استوار است، اشاره می کنیم: هر هیات واقع گرایان بر ۴ فرض استوار است (۱) دیدگاه پدیدارنگه نسبت به ماهیت انسان (۲) نظر به اینکه روابط بین الملل ترور نامنقشه آمیز است (۳) امنیت ملی و بقای دولت بالاترین ارزش است (۴) پدیدینی نسبت به اینکه سیاست بین الملل بتولید همانند زندگی سیاسی داخلی پیشرفت کند این فرضیات جوهره اندیشه های اندیشمندان و نظریه پردازان واقع گرا از گذشته تا به حال بوده است. (۲)

مکتب واقع گرایان با هستی شناسی و دیدگاه انسان شناختی پدیدارنگه نسبت به ماهیت انسانی، اصولی تولید به این گزاره ختم شود که انسان در هر جایی و تحت هر شرایطی موجودی عادل است و عدالت را همان گونه که برای خود می پسندد برای دیگری هم می خواهد؛ باینکه انسان به صورتی زاده می شود که از بدی ها و خوبی ها چیزی نمی داند اما در هر سه اجتنام و زندگی اندکی می آموزد که عمل عادلانه آن است که منجر به هیبت نفس و بقای او شود؛ گفته نه انسان بلکه هر موجود دیگری به طور غریزی خودخواه زنده می شود و میل به بقا مهربان تر عنصر و انگیزه حرکت و جودیش است. مسلم است که انسان ها در دوره های از زندگی بشری به دلیل زندگی شبه حیوانی و عدم برخورداری از زبان، فرهنگ ذهن و دیگر هنر ها به گونه ای می زیستند که به جز بقا و حفظ خود در برابر خطرات زندگی بیرونی و دیگر گروه های انسانی به چیز دیگری نمی توانستند بپردازند. مورگنتا بر این نظر است که درون جامعه ملی، همه از نظر تمایل عدالت و برخورداری یکسان از عدالت به طور یکسان نصیب نمی گردند و بدین امر اشاره دارد که گروه های قدرتمند می توانند با اعمال قدرت خواهان اجرائی شدن عدالت در مورد خود شوند، در حالی که گروه های با قدرتی کم از چنین ابزاری برخوردار نیستند، از چنین مزیتی بهره مند نمی شوند.

از این رو حتی اگر گروه های ضعیف و قدرتمند جامعه به یک اجتماع در مورد تعریف عدالت برسند در عمل گروه قدرتمندتر، آزادی سیاسی و اقتصادی فزون تر و نیز پهرمندی بیشتری از منابع و منابع خواهد داشت. در سطح نظام بین المللی نیز دولت هایی که از توانایی های مادی و تکنولوژیک گسترده تری برخوردار هستند جایگاه بین المللی بهتری نسبت به دیگر کشورها برخوردارند و می توانند عدالت را همان گونه که می خواهند معنا ببخشند.

بنابر این بحث بر سر این نیست که آیا عادلانه است که عدالتی فدک بر جمعی بی شمار اعمال قدرت کنند و کشور یا کشورهای انگشت شماری بر حدود ۲۰۰ کشور دیگر جهان برتری داشته باشند یا نه - چون همیشه چنین بوده است - بلکه بحث بر سر این امر است که قدرتمندان عرصه داخلی یک کشور یا کند، عرصه های توانمند عرصه بین المللی چگونه اعمال قدرت می کنند و آیا می توانند همین مشرتک در عرصه داخلی و صلح و امنیت را - هر چند به طور نسبی - در پهنه نظام میان - دولتی به از معانی بیابند؟ در عرصه داخلی کنار گذاشتن کامل دیگر گروه ها توسط گروه های قدرتمند در تراست باعث از میان رفتن قدرت و مشروعیت آنها شده و در عرصه بین المللی، کنار گذاشتن کامل و نقض گسترده حقوق کشورهای ضعیف از سوی کشورهای پیشرفته، مسبب افزایش ناامنی و تهدید امنیتی و ملی برای بسیاری از کشورها شده است. به شیوه هایی چون تروریسم - می شود.

اکس از تعریف های اروپایی در مورد عدالت و برابری و آزادی یگانه به سه طرحی اپوزیتمیک که در دهه هشتاد هشتی شناسایی آن نسبت به فاسل، بر آنچه در عمل انسان ها انجام می دهند و آنچه که به واقع هستند استوار باشند، نه بر آنچه که فاسل ها

باید انجام دهند و باید باشند. سیاستمداری که واقع گرا و واقع بین نیستند و به دنبال برنده کردن عدالت در سطح بین المللی اند بدون اینکه ابزارهای کافی و قدرت قابل توجهی را برای چنین کاری داشته باشند تنها در سطح بین المللی باعث ایجاد هرج و مرجع انجام گسیخته و زیر سوال بردن عدالت مورد پذیرش دیگر بازیگران می شوند؛ بلکه مسبب معر و نشستن متلع داخلی کشورشان در راهی می شوند که نتیجه اش جز تهاشی امکانات درونی و ایجاد بی عدالتی در حق مردم خود - به امید بوجوامدن یک عدالت خیالی در سطح بین المللی و جهانی - نیست. هرج بازیگر و نهادی در سطح جهان از قدر قدرتمند نیست که بتولید یک مفهوم برابری و آزادی و عدالت فتراتی یکسان را برای همه مردم گوئی به ارمان بر آورد.

حتی اگر تعریفی از عدالت افراد بیشتری را جذب خود کند، آنگاه این تعریف مشترک را فراگیر کند، در عمل سود بیست تری از اعمال و پنداشتن آن مفهوم در سطح وسیع خواهد برد. باید از خود سؤال کنیم که اعتقاد به یک معنای خاص و معطانی از عدالت - که باعث ایجاد مشکلات و درگیری های داخلی و بین المللی شود - بهتر است یا اعتقاد به نسبی بودن آن که مشکلات کمتری را در عرصه داخلی و خارجی یک کشور ایجاد می کند؟ از این رو دیدگاه واقع گرایان - که عدالت را بیشتر بر پایه سیاست داخلی می جویند نه عرصه بین المللی - آشوب کمتری را در این گستره ها نسبت به دیدگاه کسنتی که از مصلحت و اپنولوژیک و مصلحت گرانه عدالت می نگرند، به وجود می آورد. در عرصه داخلی، تنها زمانی می توانیم اعمال گروه های قدرتمند و نخبگان جامعه را خلاف عدالت بنهیم که اصلشان باعث زیر سؤال رفتن بقا و امنیت کل جامعه شود؛ ولی اگر نمایان و توانمندان فکری و مادی و ابزارهای یک کشور - هر چند که تعداد اندکی را نسبت به کل افراد آن جامعه دارا باشند - قادر باشند امکانات مادی و آزادی های قدرتی را برای کل جامعه به ارمان بر آورند - هر چند که خود هم بهره بیشتری از امکانات مادی و آزادی های سیاسی ببرند - آیا می توان گفت که عدالت رعایت نشده است؟ آیا افزایش ثروت و قدرت ثروتمندان و فقرتمندان یک کشور - که به کشور و فرهنگ ملی عشق می ورزند - تاثیر در زندگی دیگر افراد و انتشار مختلف آن کشور و افزایش قدرت آن دولت نخواهد داشت؟

اگر چه واقع گرایان به مقوله عدالت بی اعتنا نیست اما در مجموع مقوله عدالت و دیگر مفاهیم اخلاقی و هنجاری در آن ذیل بحث های اصلی قرار می گیرد. اگر بخواهیم در این مکتب درون سیاست والا و مصلحتی جایی برای عدالت پیدا کنیم مطمئنا جای آن در سیاست مصلحتی قرار دارد. همین به عنوان یک قاعده عمومی، به هر حال قضایات اخلاقی نفسی تقریبا جزئی در تعیین سیاست والا برای می کند. (۲) برای رفتار سیاستمدار دولت بقای ملی خود پاری، استقلال و ایجاد نظم در عرصه داخلی، بسیار مهمتر از مفاهیم اخلاقی است زیرا بر این نظریه است که اگر دولت از میان برود، دیگر نیرو و نهادی وجود ندارد که بتولید حامی عدالت و دیگر مفاهیم اخلاقی باشد. واقع گرایان مخالف اخلاق و عدالت نیست و از عدالت و اخلاقیات و مفاهیم هنجاری - تا آنجا که باعث تضعیف دولت نشود و نظمش را زیر سؤال نبرد و بقایش را تهدید نکند - حمایت می کنند.

پانوشتها
۱. بیلیس، جن، سمیت استیو، جانی شین، سید، رولف، بین المللی در عصر نوین، مترجم اولیافسم، راه چینی، او، جکران، تهران، مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی، پارسا، تهران، ۱۳۸۲، ص ۳۳۱
۲. جکسون، رفرت سورسوس، گیتو، کد فرانسوی، رولف، بین المللی، مترجمی مهدی، قاکری، احمد، ترجمه حسن، سید کاظمی، تهران، میزان، ۱۳۸۲، ص ۳۲
3. Gray, Colin A., "Force, Order, and Justice: The Ethics Of Realism in Statecraft", in: Global Affairs, Vol. 13, No. 3, Summer 1993, p. 2



واقع گرایی عدالت